

عرفا و شعرایی چند از بلخ در هند

دوستی و هم‌بستگی هند با کشور دوست‌داشتنی افغانستان کنونی خیلی قدیمی و مداوم بوده است. حتی تاریخ هم نمی‌تواند به‌ما کمک کند که نقطه آغاز این روابط دوستی را به‌درستی پیدا کنیم.

هزاران نفر افغانی و هندی در دوره‌های مختلف تاریخ از کشورهای یکدیگر دیدن کردند. به‌علاوه تعداد زیادی از مردم این دو کشور همسایه در کشورهای یکدیگر سکونت دائمی گزیدند. ما صدها نفر شاعر، نویسنده، عارف، عالم و عامی را می‌شناسیم که از نواحی مختلف افغانستان مثل کابل، قندهار، هرات، غزنی، بلخ، جلال‌آباد و غیره به‌هند روی آوردند و خدمات شایانی را در زمینه‌های مخصوص خود انجام دادند.

بلخ، یکی از شهرهای افغانستان، را ما هندی‌ها و دوستداران فارسی و عرفان نمی‌توانیم از یاد ببریم. مولانا جلال‌الدین رومی عارف نامدار و مفسر درس همزیستی اسلامی از همین بلخ برخاسته و خانواده حضرت امیر خسرو دهلوی شاعر و نویسنده معروف فارسی و عرفان دوست هندی به‌همین بلخ تعلق داشت. بلخ منطقه‌ای قدیمی و تاریخی است. این منطقه شاهد نشیب و فرازهای دامنه‌داری بوده است و شاید سرنوشت هر شهر بزرگ همین است. هخامنشیان این ناحیه را باختریس (Baxtris) و یونانی‌ها باکترا (Baktra) می‌خواندند. این شهر مرکز بزرگ بودایی‌ها بوده و سپس پرچم اسلام در اینجا به‌اهتزاز درآمد و صدای قال‌الله و قال‌الرّسول در گوشه و کنار آن طنین‌انداز شد. تاریخ بلخ حاکی از این حقیقت است که جاه‌طلبان این دیار را تاراج کردند و برخی در آبادانی این شهر کوشا بوده‌اند. درباره جغرافیای سیاسی و اجتماعی

شهرهای قدیم کمتر آثاری مستقل نوشته شده است، ولی صفی‌الدین واعظ بلخی در سال ۶۱۰ هجری کتابی درباره تاریخ بلخ به زبان عربی تألیف کرد که حالا شاید مفقودالثر است. خوشبختانه عبدالله محمد بن حسین بلخی آن را در سال ۶۷۶ هجری به فارسی برگرداند. این ترجمه به نام فضایل بلخ اکنون در اختیار ماست. از این کتاب می‌توان عظمت و شکوه تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، علمی و ادبی بلخ در گذشته را دریافت کرد. به قول صفی‌الدین واعظ در بلخ بیش از یک‌هزار مسجد، چهارصد دانشکده، نهصد مدرسه وجود داشت و ۱۵۰۰ نفر مفتی زندگی می‌کردند.^۱ اگر این آمار را معتبر بگیریم، بلخ فقط یک شهر نبود بلکه منطقه‌ای بزرگ و گسترده بود و در آن زمان به‌عنوان مرکز عظیم‌الشان علم و فضل به‌ظهور رسیده بود.

از همین مرکز علم و فضل، عالمی به‌نام مولانا برهان‌الدین محمود بلخی بن ابی‌الخیر السعدالبلخی در دوران حکومت غیاث‌الدین بلبن (م: ۶۸۶ هـ/۱۲۸۷ م)، پادشاه مقتدر مملوک، به‌هند آمد. او عالم معروف معارف اسلامی و دانشمندی برجسته بود و به‌سماع رغبت زیادی داشت. درباره‌اش گفته‌اند که:

”جامع بود میان علوم شریعت و طریقت“^۲.

مولانا کمال‌الدین زاهد که یکی از مشایخ حدیث و استاد حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا، عارف نامدار چشتی، بود و در علم و عمل و دیانت و قال و حال نظیر نداشت، از جمله تلامذه شیخ برهان‌الدین بلخی بوده است.^۳

علاوه بر این، نظر به علم و دانش مولانا برهان‌الدین بلخی، پادشاه مملوک آن دوره غیاث‌الدین بلبن بعد از نماز جمعه به‌منزل مولانای نامبرده می‌آمد، تا از محضر این عالم برجسته کسب فیض کند.

حضرت نظام‌الدین اولیا در مجالس عرفانی خود چند مرتبه به‌ذکرش پرداخته و فضایل علمی و شخصی او را بیان کرده است که احتمالاً از استاد خود مولانا کمال‌الدین

۱. تذکره علمای بلخ: پروفیسور نذیر احمد، اردو ترقی‌بورد، دهلی‌نو، جولایی ۱۹۸۹ م.

۲. رحمان علی: تذکره علمای هند، نولکشور، لکهنو، ص ۳۲.

۳. حبیب‌الله: ذکر جمیع اولیای دهلی، تصحیح پروفیسور شریف حسین قاسمی، چاپ تونک، ص ۱۵.

۴. برنی، خواجه ضیاء‌الدین: تاریخ فیروزشاهی، تصحیح شیخ عبدالرشید، ۱۹۵۷ م، ص ۴۶.

زاهد که شاگرد مولانای بلخی بود، شنیده است. باید عرض شود که بیشتر مؤرخین و تذکره‌نگاران دیگر از اظهارات حضرت خواجه درباره مولانا برهان‌الدین بلخی نقل و اقتباس کرده‌اند.

حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا روزی در مجلس خود، حکایات مردان حق را بازگو می‌کرد. او در این ضمن گفت:

در عهد قدیم (یعنی قبل از دوره زندگانی خود خواجه نظام‌الدین اولیا) چهار تن برهان لقب، از ملک بالا در دهلی آمدند. از آن چهار برهان، یکی برهان بلخی بود، دوم برهان کاشانی. احوال دو برهان دیگر از خاطرش رفته بود. حضرت خواجه نظام‌الدین برهان کاشانی را دیده بود.^۱ ولی از اظهارات حضرت خواجه چنین استنباط می‌شود که وی برهان‌الدین بلخی را ندیده بود، ولی چنان‌که عرض شد، احوال او را از بزرگان سلسله خود شنیده بود زیرا برهان‌الدین بلخی با عرفای سلسله چستی ارتباط نزدیکی داشت و هم استاد مولانا کمال‌الدین زاهد، استاد حضرت نظام‌الدین اولیا، بود.

مولانا برهان‌الدین بلخی از جمله علمای سرآمد و نوادر استادان دوره غیاث‌الدین بلبن، به تدریس علوم دینی اشتغال داشت.^۲ او مشارق‌الانوار را که انتخاب ۲۲۴۶ حدیث از صحیح مسلم و بخاری است، از مصنف آن مولانا رضی‌الدین حسن صغانی^۳ سند کرده بود.^۴

حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا در مجلسی دیگر باز درباره بزرگی مولانا برهان‌الدین بلخی به عرض خوانندگان برساند که:

۱. سجزی دهلوی، حسن علای: فوائد‌الفوائد، چاپ ایران، ص ۲۳۰.

۲. امیر خورد کرمانی: سیرالاولیا، پاکستان، ص ۵۹۲.

۳. صغانی در سال ۵۲۷ هـ/ ۱۱۸۱-۲ م در بدایون در اترپرادش کنونی هند متولد شد. از آنجا به لاهور و سپس به بغداد رفت. خلیفه عباسی‌الناصر (۶۲۲-۵۷۵ هـ/ ۱۲۲۵-۱۱۸۰ م) او را به عنوان سفیر به دربار ایلتمش فرستاد. مولانا بعد از آن در سال ۶۲۴ هـ/ ۱۲۲۶-۷ م به بغداد برگشت و دو مرتبه در سال ۶۳۷ هـ/ ۱۲۳۹-۴۰ م به عنوان سفیر به هند آمد و در سال ۶۳۷ هـ/ ۱۳۵۲ م درگذشت.

۴. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق: اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۵۲.

”خود مولانا برهان‌الدین بلخی روزی حکایت کرد که: من خرد بودم به‌قیاس پنج شش ساله کم و یا بیش. با پدر خود راه می‌رفتم. مولانا برهان‌الدین مرغینانی^۱ صاحب هدایه پیدا شد. پدرم نمی‌خواست با مرغینانی روبه‌رو شود. پس او به‌کوچه‌ای گریخت و من به‌جای خود ماندم. چون کوکبه^۲ مولانا برهان‌الدین مرغینانی نزدیک رسید، من پیش رفتم و سلام عرض کردم. مرغینانی در من تیز بدید و گفت: من در این کودک نور علم می‌بینم. من این سخن او را شنیدم و پیش رکاب او روان شدم. او باز گفت: خدای تعالی مرا همچین می‌گویاند که این کودک در روزگار خود علامه^۳ عصر خود خواهد شد. من این سخن را شنیدم و همچنان پیش می‌رفتم. باز مولانا برهان‌الدین مرغینانی فرمود: خدای تعالی از من همچین می‌گویاند که این کودک چنان بزرگ شود که پادشاهان بر در او بیایند.^۴

و این پیش‌بینی او درست درآمد. برهان‌الدین بلخی بالأخره علامه عصر خود شد و پادشاه وقت، بلبن، به‌خدمت او می‌رسید.

حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا سپس افزودند که مولانا برهان‌الدین بلخی را با وفور علم، کمال صلاحیت هم بوده است. او می‌گفت که خدا مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از یک کبیره. از وی پرسیدند که آن کدام کبیره است؟ گفت: سماع چنگ که آن بسیار شنیدم و این ساعت بشنوم اگر باشد.^۵

تمایل مولانا برهان‌الدین بلخی به‌سماع نشان می‌دهد که او با این که در سلسله چشتی، که سماع در آن رایج و جایز است، مرید نبود ولی با بزرگان این سلسله مثل قاضی حمیدالدین ناگوری و غیره محشور بوده و با آنها در مجالس سماع شرکت می‌کرد. علاوه بر این حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا شوخی‌ای از مولانا برهان‌الدین هم نقل می‌کند. به‌قول وی: باری شیخ محمد اجل شیرازی از غزنین به‌بلخ آمد. از بازاری رد می‌شد که در آنجا مولانا برهان‌الدین بلخی ایستاده بود. مولانا برهان‌الدین، شیخ

۱. برهان‌الدین لقب علی بن ابی‌بکر بن محمد بن عبدالجلیل مرغینانی از فقهای قرن ششم هجری/ دوازدهم میلادی است.

۲. سجزی دهلوی، حسن علای: فوائد‌الغواد، چاپ ایران، ص ۲۸۴.

۳. همان.

محمد اجل را دیده فکر کرد که آیا اولیاء الله این چنین دراز بالا و فربه هستند. همین که این فکر به خیالش رسید، شیخ محمد اجل سرپس کرد و گفت: میراث پدر خود خورده‌ام که چنین فربه شده‌ام. چون مولانا برهان‌الدین بلخی این حرفهای شیخ محمد اجل شیرازی را شنید، پیش شیخ مذکور رفت و قدمش را بوسید^۱ و اظهار معذرت کرد. مولانا برهان‌الدین بلخی کتابخانه‌ای هم در دهلی که در آنجا سکونت داشت، احداث کرده بود. بدیهی است که یک نفر معلم و استاد باید کتابخانه‌ای داشته باشد. در این کتابخانه نسخه خطی اربعین رازی به خط خود مؤلف وجود داشت.^۲

شیخ عبدالحق محدث دهلوی اضافه می‌کند که مولانا برهان‌الدین بلخی شاعر هم بود و در بعضی مآخذ شعرهای درویشانه‌ای از وی نقل شده است. محدث دهلوی این بیتش را در اخبارالاخیار نقل کرده است.^۳

گر کرم‌ت عام شد رفت ز برهان عذاب
ور به عمل حکم شد وه که چه‌ها دیدنیست

مولانا برهان‌الدین بلخی در عهد حکومت سلطان کیقباد، نوۀ بلبن که جانشین پدر بزرگ خود شد، در ششصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد و در نزدیکی حوض شمسی در قطعۀ زمینی به نام تخته نور در ناحیۀ مهرولی در دهلی دفن شد.^۴ جالب این است که مردم این دیار خاک قبر او را به اطفال می‌خوراندند تا سبب مزید فتح علم گردد و از این جهت قبر او از پایان شکسته می‌ماند.^۵ خود این عمل مردمان نشان می‌دهد که مولانا برهان‌الدین بلخی بنابر علم و دانشی که داشته، در عموم مردم هم مورد احترام قرار گرفته بود.

عارف دیگری از بلخ در هند داریم که در قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی در استان بیهار هند مشغول رشد و هدایت بود. وی شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی است که

۱. امیر خورد کرمانی: سیرالاولیا، پاکستان، ص ۳-۵۸۲.

۲. به قول شهاب‌الدین ادهمی: در آن نسخه دو صفحه متصل از اوّل تا آخر همین کلمه الله نبشته بود. چنین آورده‌اند که در وقت کتابت این کتاب ذکر حق جلّ و علی برو مستولی بود. هرچه می‌خواست که بنویسد، همین کلمه الله نبشته می‌شد. رک: سیرالاولیا، ص ۵۴۹.

۳. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۵۳.

۴. تاریخ فیروزشاهی، ص ۴۶؛ رحمان علی: تذکره علمای هند، ص ۳۲؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۵.

۵. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۵۳؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۵.

از بزرگ‌ترین خلفای شیخ شرف‌الدین یحییٰ منیری از سلسله فردوسی بود. او در پیروی از مرشد خود نامه‌های زیادی به‌وایستگان خود نوشت و آنها را در امور مذهبی و عرفانی راهنمایی کرد. کلام وی غایت جزالت و نهایت شیرینی داشت. خودش جذبۀ قوی داشته.

به‌علاوه شیخ حسین بن معز بلخی برادرزاده شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی در دهلی اکتساب علم کرد و سپس در حلقهٔ مریدان شیخ شرف‌الدین یحییٰ منیری فردوسی درآمد. این خانواده بلخی تاکنون در استان بیهار مورد احترام و تقلید قرار می‌گیرد. آنهایی که می‌خواهند امور عرفانی را به‌درستی درک و برای دیگران تفسیر کنند تاکنون به‌آثار شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی رجوع می‌کنند. نسخه‌های خطی مکتوبات این عارف ربّانی تاکنون در کتابخانه‌های هند و خارج از هند نگهداری می‌شوند.

شیخ شرف‌الدین یحییٰ منیری، شیخ مظفر بلخی را فوق‌العاده دوست داشت. تعداد زیادی نامه از شیخ منیری به‌مرید و خلیفهٔ خود شیخ مظفر بلخی وجود دارد که روابط نزدیک مابین مرشد و مرید را نشان می‌دهد.

عبدالرحیم خان خانان فرزند بیرم خان را همه به‌عنوان یک امیر با شکوه دورهٔ اکبر و پسرش جهانگیر و سرپرست زبردست علم و فضل و هنر و دانش شناخته‌اند. صدها نفر شاعر و نویسنده و دانشمند و عارف و عالم از سرپرستی سخاوت‌مندانهٔ وی بهره بردند. عبدالباقی نهاوندی در اثر ضخیم خود مآثر رحیمی، احوال تعداد زیادی از اهل ذوق را که به‌دربار این دولتمرد دورهٔ تیموریان تعلق داشتند، نوشته است.

یکی از شعرای فارسی که به‌قول نهاوندی از قبهٔ الاسلام بلخ بود و به‌سرپرستی خان‌خانان زندگی می‌کرد اسمش مولانا وامق بلخی بود که به‌وسیلهٔ شیخ‌الشیوخ شیخ علم‌الله به‌ملازمت این سپهسالار رسیده و در مدح خان‌خانان قصایدی سروده و به‌فراغت در هند به‌سربرده بود. مولانا وامق طبعش به‌سیر و صحبت به‌غایت مایل و در محبت و وفا بی‌مثل و مانند بود. نهاوندی چند بیت از دو قصیدهٔ او را هم در مآثر رحیمی نقل کرده است که نشانگر مهارت این شاعر بلخی در شعر و شاعری است. دو بیت وامق در اینجا آورده می‌شود:

آسمان گو، زهر قاتل ریز در ساغر که ما سودهٔ الماس حسرت در کباب افکنده‌ایم

اهل معنی رونق طغرای دفتر کرده‌اند آنچه ما مطبوع گویان از کتاب افکنده‌ایم^۱ ابوابراهیم الله یار بن حاجی محمدیار بن حاجی میرزا محمد متخلص به «نصیبی» و «عُشاق» شاعر فارسی سراسر است که در دوره سلطنت اورنگ‌زیب عالمگیر از بلخ به هند مهاجرت کرد. احوال مفصل او از مأخذی به دست نیامده، ولی دیوان شعر او مشتمل بر قصایدی است که در حمد، نعت، منقبت، مدح امام ابوحنیفه، خواجه بهاءالدین نقشبند، خواجه احرار، شیخ برهان‌الدین، اورنگ‌زیب و شاهزاده اعظم پسر اورنگ‌زیب سروده شده‌اند. او خودش در مقدمه این دیوان نوشته است که روزگار شباب و ایام اکتساب به جهالت و گمراهی به سر شد^۲.

بیشتر قصاید او در پیروی شعرای معروف فارسی مثل انوری، اثیر اخیسکتی، کمال اسماعیل، فریدالدین عطار، خاقانی، ابوالفرج رونی، سیف‌الدین اسفرنگی، عصمت الله بخاری، سلمان ساوجی، سنایی، مسعود سعد سلمان، رشید وطواط، ابوالمفاخر رازی، عرفی شیرازی، رضی نیشابوری، ظهیر فاریابی، حسن غزنوی، بدر چاچی، سعدی شیرازی، مجد همگر، مجیر بیلقانی، امیر خسرو دهلوی، ازرقی، عراقی، امیدی، عنصری، سعید هروی، غضایری رازی، پوربهای جامی و غیره سروده شده‌اند که نشان می‌دهد که اصل هنر این شاعر تقلید و تتبع بوده است.

به علاوه تقلید از شعرای متعدد ترجمان این حقیقت است که نصیبی ادبیات منظوم کلاسیک فارسی را با توجه مطالعه کرده بود.

در پایان سخن باید به این حقیقت تاریخی هم اشاره شود که شاهجهان پادشاه تیموری در سال ۱۰۵۶ هجری بلخ را فتح کرد و جشنی به مدت یک هفته به این مناسبت برگزار گردید و شعرا در تهنیت این فتح قصایدی ساختند و قطعات تاریخی سرودند. چون امیرالامرا علی مردان خان سهم شایسته‌ای در فتح بلخ داشته، امانی کرمانی این تاریخ را سرود:

۱. باقی نهایندی، ملّا عبدالباقی (م: ۱۰۴۵ ه): مآثر رحیمی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۱۸ ه.ش، بخش سوم.
 ۲. دیوان نصیبی، کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، شماره ۷۹۴.

چون شاهجهان ز بلخ شد تاج ستان جستم تاریخ فتح بلخ از وجدان
پیدا شده تاریخ ز نام سردار یعنی تاریخ شد علی مردان خان
(۱۰۵۶ هـ)

نصیرای شیرازی شاعری دیگر است که قطعۀ تاریخی به همین مناسبت سرود و از شاهجهان صلہ و جایزه یافت. این قطعہ به قرار زیر است:

شکر لله کز عنایات خداوند جهان کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب
بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان آنکه کرد او را جهان از جمله شاهان انتخاب
گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران ایزد او را کرد در کشور ستانی کامیاب
در دلش عزم جهانگیری شبی گر بگذرد گیرد اقبالش جهان را صبح پیش از آفتاب
سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر گفت با طبعش ز راه تعمیه کای نکته یاب
«والی توران» برآر از «ملک توران» وانگهی «ثانی صاحبقران» بنشان به جایش کن حساب^۱
(۱۰۵۶ هـ)

شاهجهان نتوانست بلخ را برای مدتی طولانی در تصرف خود نگهدارد و بالاخر آن را به والی توران سپرد.

دربارهٔ علما و شعرا و عرفا و دانشمندانی که از بلخ به هند آمدند باید کارهای تحقیقی انجام گیرد تا بدانیم که هند با آن منطقهٔ قدیمی و تاریخی چه روابط گستردهٔ علمی و ادبی داشته است.^۲

۱. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: کاروان هند، ج ۲، ص ۱۴۳۶.
۲. دوست دانشمند آقای افضل از افغانستان اخیراً مقالهٔ تحقیقی خود را برای اخذ دکتری از دانشگاه دهلی به عنوان «عرفای افغانی در هند» نوشته‌اند.

منابع

۱. امير خورد کرمانى (محمد بن مبارک حسینی کرمانى دهلوی): سيرالاوليا، چاپ پاکستان.
۲. باقى نهاوندى، ملّا عبدالباقى (م: ۱۰۴۵ هـ): مآثر رحيمى، به اهتمام دكتور عبدالحسين نوایى، انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، تهران، ۱۳۱۸ هـ.ش.
۳. برنى، خواجه ضياءالدين: تاريخ فيروزشاهى، تصحيح شيخ عبدالرشيد، دانشگاه اسلامى عليگره، ۱۹۵۷ م.
۴. حبيب الله: ذكر جميع اولياى دهلى، تصحيح پروفيسور شريف حسين قاسمى، مؤسسه تحقيقاتى عربى و فارسى راجستان، تونك، هند.
۵. خواجه حسن دهلوى، نجم الدين حسن بن على سجزى (م: ۷۳۷ هـ) (جامع): فوائد الفؤاد، به تصحيح محمد لطيف ملك، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش.
۶. رحمان على: تذكرة علمای هند، نولکشور، لكهنو، ۱۹۱۴ م.
۷. گلچين تهرانى، احمد گلچين معانى بن على اكبر (ت: ۱۲۹۵ ش): كاروان هند، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى - مشهد، دو جلد، چاپ اول ۱۳۶۹ هـ.ش.
۸. محدث دهلوى، شيخ عبدالحق: اخبار الاخيار فى اسرار الابرار، مطبع محمدى، دهلى، ۱۱ شعبان ۱۲۸۳ هجرى.
۹. نذير احمد، پروفيسور: تذكرة علمای بلخ، اردو ترقى بورد، دهلى نو، جولایى ۱۹۸۹ م.